

بررسی داستان زال و رودابه بر اساس نقد فمینیستی

ساغر سلمانی نژاد، دکترای زبان و ادبیات فارسی
salmaninejads@yahoo.com

چکیده

شاهنامه یکی از آثار بزرگ زبان فارسی است که همواره از جهات گوناگون مورد توجه بوده است. این کتاب در کل اثری مردانه است و شامل حوادث پهلوانی، جنگ‌ها و لشکرکشی‌های مختلف است. با تمام این اوصاف در جاهایی نیز به زنان اشاره شده است. در کل شاهنامه حدود بیست زن به صورت مشخص و مؤثر دارای نقش هستند که بیشتر آنها در بخش پهلوانی ظهور می‌یابند. نقش این زنان به صورتهای پویا و فعال و گاه نیز منفعل و کم‌رنگ قابل بررسی است. در این زمینه تحقیقات مختلفی انجام شده و دیده‌گاه‌های گوناگون ارائه گردیده است. در این مقاله یکی از داستان‌های شاهنامه که زنان در آن نقش پررنگی اجرا کرده‌اند، از دیدگاه فمینیستی مورد بررسی قرار می‌گیرد. این بررسی نشان می‌دهد که فردوسی در عین به تصویر کشاندن زنان این داستان در ورای نقش‌های جنسیتی، در نهایت ایدئولوژی مردسالاری حاکم بر فضای ذهن و جامعه داستان را گوشزد کرده و به آن اشاره دارد.

واژگان کلیدی: شاهنامه، نقد، فمینیسم، داستان زال و رودابه

مقدمه

«فمینیسم» واژه‌ای است فرانسوی که از دو بخش (femme) به معنای موجودی انسانی با جنسیت مؤنث و از ریشه کلمه لاتینی فیmina (femina) و پسوند (ism) تشکیل شده که نشان از وجود مکتبی است. آندره میشل به نقل از فرهنگ لغت ربر این واژه را این گونه تعریف می‌کند: «آیینی که طرفدار گسترش حقوق و نقش زن در خانواده است» (میشل، ۱۳۷۷: ۱۲) فمینیسم به عنوان یک جنبش اجتماعی در صدد بهبود جایگاه زن در اجتماع است. از این جهت از این نقطه آغاز می‌کند که زنان همواره سرکوب شده‌اند و این سرکوبی برای ادامه سلطه مردان از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انجام شده است. (رک. ابوت و ۱۳۸۳: ۳۹)

فمینیسم همواره می‌کوشد تا انسان بودن و برابری زن و مرد را ثابت کند. در نگاهی کلی در می‌یابیم که نابرابری-های اجتماعی همواره وجود داشته و از مبانی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مختلفی سرچشمه گرفته است. برخی تفاوت‌های فردی را عامل این نابرابری‌ها می‌دانند؛ اما گروهی به ویژه فمینیست‌ها، نگاه جامعه را در برخورد با افراد و مشخصه‌هایی چون طبقه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، نژاد، قومیت و جنس عامل این تفاوت‌ها می‌شمارند. (رک. کمالی، ۱۳۷۹) نظریات فمینیستی به بررسی رابطه فرد با ساختار اجتماعی، ارتباط تجربیات زندگی روزمره زنان با ساختار جامعه‌ای که در آن به سر می‌برند و ارتباط اقتدار مردان در مناسبات شخصی و شیوه نهادینه شدن این اقتدار در جامعه می‌پردازند (ابوت و والاس، ۱۳۸۳: ۳۱) و به حوزه‌های مختلف به ویژه نقد ادبی راه یافته‌اند. اولین نشانه‌های مبارزات زنان برای برابری با مردان در اواخر دهه ۱۹۶۰ در مطالعات ادبی پدیدار می‌شود. (تایسن، ۱۳۸۷: ۱۴۹) در این دوره کسانی به نام دفاع از حقوق زنان سعی در نوشتن آثار و یا نقد نوشته‌های پیشین می‌کنند. ویرجینیا وولف از برجسته‌ترین پیشگامان نقد فمینیستی است که علاوه بر کتاب‌های داستانی، آثاری غیرداستانی نیز خلق کرد و مشکلات زنان را اعم از فقدان امکانات تحصیلی، فرهنگ مردسالاری جامعه و ... مورد بررسی قرار داد. در ایران نیز

اصطلاح فمینیسم نخستین بار در سال ۱۹۲۰ (۱۳۳۸ ه‍.ق) توسط برخی روشنفکران جنبش‌های ضداستبدادی حاکم بر جامعه عنوان شد و پیرامون آن بحث‌های گسترده‌ای انجام گرفت. (ر.ک. اکبری و پناهی، ۱۳۸۸: ۳۶)

طبق نظر فمینیست‌ها، جهان از نگاهی مردانه تبیین شده و اغلب علوم نیز از همین راستا بیان شده‌اند؛ بنابراین بسیاری از دانش‌های بشری، خواسته یا ناخواسته نظام مردسالاری را تحکیم می‌بخشند و از این جهت زن را مورد ظلم و تعدی قرار می‌دهند.

"مردسالاری به طور خلاصه هر فرهنگی است که مردان را از طریق حمایت از نقش‌های جنسیتی برتری می‌بخشد. «نقش‌های جنسیتی سنتی» مردان را به صورت موجوداتی منطقی و نیرومند و حمایت‌گر و مصمم جلوه می‌دهد و زنان را به صورت موجوداتی احساساتی (غیرمنطقی) و ضعیف پرورند و فرمانبردار." (تایسن، ۱۳۸۷: ۱۵۱) تأثیر مردسالاری از دیرباز بر جهان ذهن افراد مشهود است و بیش از همه می‌تواند در اساطیر نمود پیدا کند. در اغلب اسطوره‌ها به ویژه اساطیر یونان، در ابتدا جنس موجود فقط مرد است و پرومتئوس از خدایان المپ آتش را می‌رباید و برای انسان (مرد) می‌آورد و از این جهت مورد خشم زئوس واقع می‌گردد. پرومتئوس در کوه‌های قفقاز زندانی می‌شود و هر روز عقابی جگر او را از سینه بیرون می‌کشد. در این زمان خدایان المپ تصمیم به آفرینش «زن» می‌گیرند. تمام خدایان در این آفرینش شرکت دارند و «پاندورا» یعنی هدیه همگانی را می‌آفرینند که عنوان نخستین زن را دارد. پرومتئوس صندوقچه زندگی را قفل کرده بود تا مشکلات زندگی در آن پنهان بمانند؛ اما پاندورا این قفل را می‌گشاید و به عنوان بازگرداننده مشکلات به زندگی انسان (مرد) نقش منفی خود را آشکار می‌کند. (ر.ک. کریستین، ۱۳۷۳: ۵۹)

این اسطوره‌پردازی که زن را در همان آغاز موجودی ثانوی و منفی توصیف می‌کند، نگاه مردسالارانه جامعه غرب را به خوبی نمایان می‌سازد.

در اساطیر بابل، این تفکر مردسالارانه، شکل دیگری به آفرینش نخستین می‌دهد و زن جدا شده از پیکر مرد، طفیلی او و برای آرامش وی در نظر گرفته می‌شود که صفات شیطانی متعلق به اوست.

این نگاه در اساطیر هند و چین کاملاً متفاوت است و به نوعی با زن مهربان‌تر برخورد می‌کند. در اساطیر هند، شیوا خاصیت مؤنث و مذکر را توأم با هم دارد و مبدأ آفرینش است. در اساطیر چین نیز «پان‌گو» مرد و زن را همراه با هم به صورت دو مجسمه از گل می‌آفریند و وقتی خشک می‌شوند، از یانگ و یین (روح) در وجود آنان می‌دمد. به نظر می‌رسد، این دیدگاه نگاهی میانه به زن و مرد داشته است.

اما در اساطیر ایران، نگاه عموم به آفرینش نگاهی است که ابتدا از منشأ مردانه جهان سخن می‌گوید و سپس برای برابری مرد و زن می‌کوشد. در اساطیر ایرانی نخستین آفریده کیومرث است که یک مرد است؛ اما از نطفه او دو گیاه به نام مشی و مشیانه که به هم چسبیده‌اند، به وجود می‌آیند و از گیاه پیکری، به مردم پیکری می‌رسند که نخستین زن و مرد ایرانی هستند. البته نگاه مردانه در اساطیر ایران سبب می‌شود که هجوم دوم اهریمن به جهان ناشی از تشویق «جهیکا» همسر اهریمن قلمداد شود و به نوعی گناه این تعرض به «زن» منسوب گردد.

مقایسه این اساطیر نشان می‌دهد که در غرب، مردسالاری از نفوذ بیشتری برخوردار بوده است و اساطیر اغلب بیان مردانه‌ای درباره طبیعت و زندگی هستند. این نگاه در آیین‌های یهود و مسیحیت نیز تداوم یافت؛ به طوری که برتراند راسل در مورد دیدگاه کلیسای کاتولیک درباره زن می‌گوید:

«زن به صورت دروازه جهنم و ام‌الفساد جلوه کرد. لذا باید از فکر زن بودن خویش شرم‌منده باشد و به خاطر لعنتی که به این جهان آورده، مدام باید در توبه و نوحه به سر برد، باید از لباس خود شرم‌منده باشد؛ زیرا یادگار سقوط اوست. از زیبایی خویش هم باید شرم‌منده باشد؛ زیرا قوی‌ترین ابزار شیطان است.» (راسل، ۱۳۵۴: ۷۳) از این دیدگاه، زن عامل هبوط انسان به زمین است و از این جهت شایسته سرزنش است. این نگاه که چیزی جز حاصل قدرت طلبی مردانه کاتولیک‌ها نیست؛ در قرآن کاملاً مردود شده است و زن و مرد هر دو مسئول خبط و خطای خویش

شمرده شده‌اند. (رک. قرآن، سوره بقره، آیه ۳۶) در آیین یهود نیز، گناه هبوط بر گردن حوا سنگینی می‌کند و در سفر پیدایش (۱۶:۳ تورات) آمده است:

«من رنج‌های شما را در به دنیا آوردن کودکان بسیار خواهم کرد، شما فرزندان خود را با درد به دنیا خواهید آورد، شما به شوهر خود نیاز خواهید داشت و او بر شما حکومت خواهد کرد.»

از نظر فمینیست‌ها تمام این نکات، بیانگر سلطه جویی و اقتدارطلبی مردانه است که سعی کرده تا همواره زن را خطاکار، ضعیف و در مرتبه‌ای پایین‌تر قلمداد کند. در پاسخ به این تلاش مردان، گروهی حقیقت زندگی را زادن و پروردن شمرده و از این جهت زن را، که این عنصر را در کنار خود دارد، کامل و مرد را دارای خلاء می‌دانند و تلاش مرد را برای سلطه، تلاشی برای مخفی نگه‌داشتن این خلاء بر می‌شمارند. به هر حال از ۱۹۶۰ ظهور فمینیست‌ها مساوی با بیان نظریه‌ها و اعلامیه‌های مختلف بود که برای احقاق حقوق زن تلاش می‌کرد.

آنها اغلب بین واژه‌های «جنس» و «جنسیت» تفاوت قائل بوده و صفات خاص زن و یا مرد را عامل برتری یکی بر دیگری نمی‌دانند. ساختار زیستی و طبیعی هر کس، جنس او را مشخص می‌سازد؛ اما جنسیت زائیده فرهنگ و اجتماع است. (رک. تایسن، ۱۳۸۷: ۱۵۳) به همین جهت است که «هدف غایی تمام کنش‌های فمینیستی، از جمله نظریه و نقد ادبی فمینیستی، متحول ساختن جهان از طریق ایجاد برابری جنسیتی است. (همان: ۱۶۵) در همین راستا نقد فمینیستی به بررسی جایگاه زنان در آثار ادبی بزرگ و گونه‌ی نگرش نویسنده به زن می‌پردازد.

در این مقاله یکی از بزرگ‌ترین آثار ادبی زبان فارسی یعنی شاهنامه مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به تأثیر نگاه مردانه در آفرینش اساطیر و ارتباط مستقیم شاهنامه با به نظم در آوردن اسطوره‌ها، بررسی جایگاه زن در این اثر سترگ می‌تواند قابل توجه باشد.

البته در این زمینه کارهایی چون مقاله «مقایسه جایگاه زن در شاهنامه فردوسی با ایلیدادو اودیسه هومر» اثر حجت عباسی و حسینعلی قبادی (فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی، ۶- ش ۱۹- تابستان ۸۹)، «... از زن در شاهنامه» دکتر محبوبه پاک‌نیا (مطالعات زنان، سال ۴، شماره ۲، تابستان و پاییز ۸۵)، «استواری زنان شاهنامه در برابر مردان خودکامه» (۱۳۶۸)، خجسته‌کیا، آدینه (۴۰) ۴۷-۵۰ و ... انجام شده است. در این مقاله داستان زال و رودابه به عنوان یکی از مشهورترین داستان‌های شاهنامه مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. به این منظور سئوالات زیر مطرح می‌گردد:

- ۱- در این داستان زنان چگونه ترسیم می‌شوند؟
- ۲- اثر به تقویت ایدئولوژی مردسالاری می‌پردازد یا آن را تضعیف می‌کند؟
- ۳- اثر چه مواردی از عملکردهای (اقتصادی، سیاسی، اجتماعی یا روانشناختی) مردسالاری را آشکار می‌کند؟

جایگاه زنان در شاهنامه

هر چند فردوسی به عنوان یک شاعر بزرگ هم از طرف برخی مخالفان و با استناد به برخی ابیات الحاقی، شاعری زن‌سیتز و مدافع مردسالاری معرفی شده است، افراد بسیاری نیز او را ستاینده و و مدافع یکه‌تاز بی‌چون و چرای زن و عرصه‌ی بزرگ‌نمایی زن معرفی کرده‌اند. شاید بتوان به جرأت گفت که هر دو گروه در بیان دیدگاه فردوسی نسبت به زنان زیاده‌روی کرده‌اند؛ زیرا فردوسی در حال به نظم کشیدن مجموعه‌ای است که سال‌ها از آن، سینه به سینه سخن رفته است و بدون شک؛ اصل داستان در هنگام پردازش، نمود می‌یابد. از طرف دیگر با نگاهی دقیق به ابیات مختلف هر داستان شاهنامه، می‌توان با دقت بیشتری در این زمینه سخن گفت. کیا معتقد است که «شاهنامه کتابی است مردانه، جلوه‌گاه پهلوانی و نام‌آوری مردان. قهرمانان مرد در نخجیرگاه‌ها و میدان‌های رزم هنرنمایی می‌کنند و سربلند می‌میرند. جای زن در شبستان است، اکثر زنان شاهنامه در اندرون می‌مانند و می‌میرند و از سوگ آنان هم اثری پیدا نیست. با وجود این موضوع زن در شاهنامه‌ی فردوسی، مانند بسیاری دیگر از مطالب این کتاب شگفت، سخت پیچیده است و پرسش‌انگیز...» (کیا، ۱۳۶۸: ۴۹) این ویژگی در سایر آثار ادبی نیز قابل مشاهده

است، به طوری که «به اعتقاد بسیاری از محققان، ادبیات ایران از دیرباز ماهیتی مردسالار داشته و روح مردانه بر فرهنگ و ادب ما تسلط داشته است» (فلاحی، ۱۳۷۴: ۱۶) و حتی زنان نویسنده نیز از همین زاویه‌ی سستی به خلق آثار پرداخته‌اند.

فردوسی به دو دلیل از همین دیدگاه به بیان ماجرا پرداخته است. اولاً از آن جهت که در حال به نظم کشیدن داستان‌هایی است که ساخته‌ی جامعه مردسالار و سستی پیش از خود است. ثانیاً خود نیز در چنین جامعه‌ای رشد کرده و ناخودآگاه به این نقش‌های سستی اشاره دارد.

البته در شاهنامه گاه شاهد بازمانده‌هایی از نمودها یا نمادهای زن‌سالاری یا مادرسالاری نیز هستیم که یکی از این موارد «انتخاب و پیشنهاد و پیش قدمی زناشویی و به عبارت دیگر خواستگاری نه از طرف مرد- که از ویژگی‌های جامعه و دوران پدرسالاری است- بلکه از طرف زن صورت می‌گیرد. از سی و هشت ازدواجی که فردوسی به آنها می‌پردازد، در چهارده مورد آن، آشنایی و خواستگاری و رسم و آیین زناشویی می‌تواند نمودار بازمانده‌هایی از دوران زن‌سالاری باشد.» (روح‌الامینی، ۱۳۸۳: ۲۶۳) داستان زال و رودابه یکی از این موارد است که بسیار مورد توجه منتقدان ادبی قرار گرفته و همین نکته از نظر آنان حضور زن را در جامعه آن روز و نقش فاعلی وی را نشان می‌دهد. اما وقتی جزء جزء داستان را از منظر نقد فمینیستی بررسی می‌کنیم، متوجه نکات جالب بسیاری می‌شویم.

۳- نقد داستان

در داستان رودابه و زال اولین حضور زن (یعنی رودابه) چنین نمود می‌یابد:

«پس پرده او یکی دختر است	که رویش ز خورشید روشن تر است
زسرتا به پایش به کردار عاج	به رخ چون بهشت و به بالا چو ساج
بران سفت سیمینش، مشکین کمند	سرش گشته چون حلقه‌ی پای بند
رخانش چو گلنار و لب ناردان	زسیمین برش رسته دو ناروان
دو چشمش بسان دو نرگس به باغ	مژه تیرگی برده از پر زاغ
دو ابرو بسان کمان طراز	بر و توز پوشیده از مشک ناز
بهشتی ست سرتاسر آراسته	پر آرایش و رامش و خواسته
برآورد مر زال را دل به جوش	چنان شد کزو رفت آرام و هوش

(ب ۳۱۳ تا ۳۲۰: ص ۶۸)

در این هشت بیت، رودابه فقط از نظر ظاهر و جسم مورد توصیف قرار می‌گیرد، که تحت تاثیر نگاهی کاملاً مردانه است و زن بیشتر به صورت یکی شیء مورد توجه است. حتی تفاوت‌های جسمانی هر چند بسیار مکتوم و در پوشش، همراه با متانت شاعر تصویر شده است و به هیچ نحو اشاره‌ای به موجودیت معنوی وی نشده است. مصراع «پرآرایش و رامش و خواسته» نگاه مردانه و شیء‌گونه به زن را بیشتر نمایان می‌سازد. این نگاه در چند بیت دیگر که سیندخت نیز وارد ماجرا می‌شود این گونه ابراز می‌شود:

«چنان بُد که محراب روزی پگاه	برفت و بیامد از آن بارگاه
گذر کرد سوی شبستان خویش	همی گشت بر گرد بستان خویش
دو خورشید بود اندر ایوان او	چو سیندخت و رودابه‌ی ماهروی
بیاراسته همچو باغ بهار	سراپای پر بوی و رنگ و نگار

ضمایر «خویش» و نیز «او» به مالکیت مهرباب بر زن و دخترش تأکید دارند. جالب است که باز در توصیف رودابه بیتی چنین می‌آید:

«به دیبا و گوهر بیاراسته بسان بهشتی پر از خواسته»

تشبیه زن به بهشتی که پر از خواسته است؛ نشان از نگاهی کاملاً مردانه و از منظری بالاتر است. فردوسی نمی‌کوشد زن را در مرتبه‌ای پایین قرار دهد. حتی گاه کوشش‌های بی‌دریغ او را برای ستایش این موجود دیگر می‌بینیم؛ اما از دریچه دیگر بودن. در جامعه‌های مردسالار زن به خاطر تفاوت‌های ظاهری با مرد به عنوان دیگری (other) وصف می‌گردد. از آنجا که «از نظر فمینیسم، تمام دریافت‌ها و در نتیجه تمام کنش‌های تفسیری، به طرز گریزناپذیری ذهنی هستند. وقتی سرگرم توصیف تصویری هستیم، نمی‌توانیم [نفس] خود را بیرون از تصویر بگذاریم؛ زیرا آنچه می‌بینم، محصول هویت ماست؛ یعنی محصول جنسیت، عقاید سیاسی، دین، نژاد، طبقه اجتماعی - اقتصادی، گرایش جنسی، تحصیلات، سوابق خانوادگی، مشکلات، توانایی‌ها، ضعف‌ها، چارچوب نظریه‌ای مان و ... است» (تایسن، ۱۳۸۷: ۱۷۲) فردوسی نیز با تمام بزرگ منشی و متانت، در جامعه‌ای مردسالار رشد کرده و ناخودآگاه وقتی درباره زن سخن می‌گوید، با توصیف‌های ظاهری زن، او را منفعل نشان می‌دهد. یکی از پژوهندگان با نگاهی تند و تلخ می‌گوید: «در شاهنامه زنان نقش فعالی ایفا نمی‌کنند و تنها زمانی ظاهر می‌شوند که هوس یا عشقی در میان باشد» (نولدکه، ۱۳۸۴: ۱۱۵) اگرچه این نگاه، نگاه افراطی است و زنان شاهنامه را در حد انفعال نگه می‌دارد، نظر دیگری نیز در رابطه با حضور زنان در شاهنامه که اغلب جلوه‌گاه پهلوانی و درگیری است، چندان قابل قبول نیست. از نظر صفا، داستان‌های عاشقانه، این گونه کتب را رونق و شکوه و جلالی خاص می‌بخشند؛ زیرا در آن تناوری و دلاوری پهلوانان و زیبایی و لطافت زنان و عواطف رقیق و دل و بازوی قوی به هم در می‌آمیزد و از آن میان، عظمت عشق به همان اندازه آشکار می‌شود که طنطنه و شکوه پهلوانی و رزم آزمایی (صفا، ۱۳۶۲: ۲۲۴).

این وصف نیز با توصیف زن به عنوان موجودی لطیف، زیبا و دارای عواطف رقیق آن را در مقابل دلاوری و تناوری و بازوی قوی پهلوانان مرد قرار می‌دهد که نگاهی کاملاً مردانه است. از نظر فمینیسم‌ها، زن در اصل این گونه نیست و با مرد تفاوتی ندارد؛ اما جامعه او را زن بار می‌آورد. به هر روی هر دو نگاه، دیدگاهی مردانه‌اند و زن را در حد یک شیء و یا موجودی لطیف (ضعیف) پایین آورده‌اند.

۳-۳ زن در اندرون و مرد توانا

در اندرون بودن زن، یا پس پرده بودن وی، عدم حضور او در جامعه را نشان می‌دهد، که در نخستین محل حضور رودابه، این عبارت نمود می‌یابد و در هنگام ورود سیندخت، نام شبستان، بستان یا ایوان مهرباب بر پرده نشین بودن زن تأکید دارد.

جالب این است که در اولین توصیف مهرباب از زال، مرد سرشار از هنر و قدرت است:

«به گیتی در از پهلوانان گرد
پی زال زر کس نیارد سپرد
چو دست و عنانش بر ایوان نگار
نه بینی نه بر زین چنو یک سوار
دل شیر نر دارد و زور پیل
دو دستش به کردار دریای نیل
چو بر گاه باشد در افشان بود
چو در چنگ باشد سر افشان بود
رخش پزمرانده‌ی ارغوان
جوان سال و بیداربخش و جوان
به کین اندرون چون نهنگ بلاست
بزین اندرون تیز چنگ ازدهاست

(ص ۶۶ ب ۳۶۴ تا ۳۶۹)

تنها یک مصراع از ظاهر او سخن می‌گوید و باقی ابیات سخن از قدرت، بخشندگی، شجاعت، هوشیاری و بی‌نظیری زال می‌گوید که در مورد رودابه در اولین حضورش اثری از این موارد نیست. توضیحات ظاهری و جسمانی در موارد متعدد حتی از زبان زنان نیز در مورد رودابه در این داستان به وفور دیده می‌شود، که مؤثر از دیدگاه نویسنده مذکر است:

«که ای افسر بانوان جهان
سرافراز بر دختران جهان
ستوده زهندوستان تا به چین
میان بتان در، چو روشن نگین
به بالای تو بر چمن سرو نیست
چو رخسار تو تابش پرو نیست

نگار رخ تو ز قنوج و رای فرستد همی سوی خاور فدای»

(ص ۶۶: ب ۳۸۷ تا ۳۹۰)

ستودن رودابه در این ابیات نیز اولاً برجستگی او را فقط در میان زنان و بزرگان به ویژه از طبقه‌ی اعیانی نشان می‌دهد و در مرحله‌ی بعد تنها به جسمانیت رودابه منحصر می‌گردد و سپس می‌گوید:

«ترا با چنین روی و بالای و موی ز چرخ چهارم خور آیدت شوی»

(همان ب ۳۹۶)

در اینجا پاداش روی و اندام و موی زیبا، شوهری خوب چون خورشید قلمداد می‌شود که ناشی از نگاهی متأثر از جامعه‌شناسی مردسالارانه است. حتی مهراب وقتی می‌خواهد سیندخت را به مهربانی پاسخ دهد، با عنوان «سرو سیمین بر ماهروی» او را خطاب می‌کند که تنها زیبایی ظاهری وی را مد نظر قرار می‌دهد. تایسن معتقد است «اگر قرار است زنان در خور ستایش‌های عاشقانه باشند، باید زیبا و دوست داشتنی و جوان باشند» (تایسن، ۱۳۸۷: ۱۵۹) که این نکته نیز ناشی از خواست مردانه جامعه است. حتی زال وقتی خدمتکاران رودابه را می‌بیند تنها «ز بالا و دیدار آن سرو بن» سوالاتی می‌پرسد، هر چند در برخی نسخه‌های شاهنامه، این بیت را نیز به عنوان سؤال نخست آورده‌اند: «ز گفتار و دیدار و رای و خرد بدان تا به خوی وی اندر خورد»

(ص ۶۹ ب ۴۳۷)

بیت در نسخه‌ی چاپ مسکو دیده نمی‌شود، که اگر این بیت از ابیات اصلی شاهنامه باشد، جای بسی شکر است که شاعر خرد گرای فارسی بالاخره جایگاه خرد زن را نیز در وصف وی فراموش نکرده است. حتی زمانی که خدمتکاران رودابه می‌خواهند سه نفر از برترین‌های جهان یعنی سام، زال و رودابه را معرفی کنند؛ باز هم از پاک‌ی، دانش و رای سام، دلیری و قدرت زال و صرفاً از زیبایی رودابه سخن می‌گویند. (رک. ص ۶۹ ب ۴۸۹ تا ۴۹۰)

در ادامه همین ابیات نیز ضعف زن و قدرت مرد با یک بیت محکم، مخاطب را غافل گیر می‌کند:

«کند حلقه در گردن کنگره شود شیر شاد از شکار بره»

مسئله دست یافتن زال به رودابه در این بیت از یک منظر مردسالارانه، نوعی جنگ محسوب می‌شود که پیروز آن مرد است و «زن» چون «بره» در پنجه‌های «شیر» (مرد) گرفتار می‌شود و شادی تنها نصیب شکارکننده است و نه شکار شده! این مسئله در بیت «همی بود بوس و کنار و نبید/ مگر شیر کو گور را نشکرید» (ص ۷۱ ب ۵۷۱) تکرار می‌شود که البته این بیت هم الحاقی است و در نسخه‌ی مسکو موجود نیست. نخستین باری که زیبایی رودابه همراه با یکی از جلوه‌های معنوی وجودش همراه می‌شود، زمانی است که زال دعوت رودابه را پذیرفته با کمندی به درون کاخ وی راه یافته و:

«شگفت اندرو مانده بر زال زر بر آن روی و آن موی و بالا و فر»

(ص ۷۱ ب ۵۶۶)

نکته قابل توجه در این بیت، به کار رفتن استعاره به جای نام رودابه است که گاه فمینیست‌ها ادعا دارند، به کار بردن استعاره به جای زن نیز نشان از نوعی فرهنگ مردسالاری است که اجازه حضور زن را نمی‌دهند و به صورت استعاره از وی یاد می‌کنند. در ادامه همین ابیات حدود ۱۰ بیت الحاقی آمده که باز نظام مردسالاری را در خود منعکس می‌کند. رودابه اگرچه خود برای ازدواج با زال اقدام کرده است؛ اما این اقدام مساوی با بندگی است و در جایی که می‌خواهد تنها شخص منتخب خود را برای همه، زال معرفی کند، می‌گوید:

«که بر من نباشد کسی پادشا جهان آفرین بر زبانم گوا

جز از پهلوان جهان زال زر که با تخت و تاجست و با زیب و فر

(ص ۷۱ و ۷۲: ب ۵۸۱ و ۵۸۲)

در این ابیات، رودابه همسرش را پادشاه خود قلمداد می‌کند که نگاه سنتی حاکم بر جامعه زمان فردوسی را به خوبی نشان می‌دهد. به همین دلیل است که «فمینیست‌های رادیکال خانواده را به منزله سرچشمه اصلی ظلم و ستم بر زن و بندگی وی می‌دانند (رک. گیدنز، ۱۳۸۶: ۱۶۷)

در بیت بعد استعاراتی که برای زال و رودابه ذکر می‌شود، سئوالاتی را در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند.

پس آن ماه را شید بدرود کرد
بر خویش تار و برش پود کرد

(ص ۷۲ ب ۵۸۵)

آیا ماه شمردن رودابه به خورشید دانستن زال به طور ضمنی وابستگی ماه به خورشید و یا زن به مرد را تداعی نمی‌کند؟ بزرگ‌تر بودن خورشید و کوچک‌تر بودن ماه چه نکته‌ای را می‌تواند آشکار سازد؟

فردوسی ضمن بیان این داستان جذاب، به نگاه سنتی و منفی دیگری نسبت به زن اشاره دارد. این سخن از جانب خود فردوسی نیست و بر زبان سیندخت جاری می‌شود؛ اما در آن سنت حاکم بر افکار جامعه خود را نشان می‌دهد.

«بدین نام بد دادخواهی به باد
چو من زاده‌ام دخت، هرگز مباد» (ص ۷۷: ب ۷۶۷)

در این بیت نوعی نگرش منفی نسبت به تولد نوزاد دختر که به ویژه در بین تازیان (اعراب) در صدر اسلام نیز دیده می‌شود، قابل مشاهده است. رودابه هر چند دارای اعتماد به نفسی بالا ناشی از جایگاه اریستوکراتیک و اشرافی است؛ اما مادرش، که او نیز خود یک زن است، می‌کوشد تا در جهت تحکیم پایه‌های مردسالاری، به هدایت اخلاقی فرزندش دست بزند. در همین بخش خطاب رودابه به سیندخت چنین است:

«به مادر چنین گفت ای پر خرد
همی مهرجان مرا بشکرد» (ص ۷۷: ب ۷۷۱)

در هیچ کجای داستان خطاب یک مرد به زن این چنین نبوده است و به نظر می‌رسد یک زن، فقط در مقایسه با زن دیگر و از دیدگاه او می‌تواند پر خرد باشد نه از دید یک مرد؛ بنابراین تا اینجا هنوز چنین نمودی را مشاهده نکرده‌ایم.

سیندخت حتی وقتی می‌خواهد داستان عشق رودابه را به زال بیان کند، نقش رودابه را انفعالی و زال را فاعل می‌داند:

«چنان دان که رودابه را پورسام
نهانی نهادست هر گونه دام

ببردست روشن دلش را ز راه
یکی چاره‌مان کرد باید نگاه» (ص ۷۸: ب ۴ و ۸۸۳)

هر چند شاعر در اصل داستان، نقش رودابه را فاعلی و تأثیرگذار می‌داند و او را خارج از نظام سنتی مردسالار، برای ابراز عشق پیش‌گام می‌شمارد، سیندخت که خود پرورش یافته نظام سنتی است، فرزند خود را منفعل و فریب‌خورده معرفی می‌کند.

تفاوت برخورد مهراب و سیندخت با ماجرای عشق رودابه و زال نیز یکی دیگر از نکته‌های قابل بحث است. در نظام سنتی، زن «فروتن است و بی‌ادعا، از خود گذشته و پرورنده، برای خود چیزی نمی‌خواهد، چرا که خدمت کردن به شوهر و فرزندان او را کاملاً خشنود می‌سازد. گاهی ممکن است به سبب مشکلات دیگران اندوهگین باشد و دائماً نگران آنهاهایی است که تحت سرپرستی او هستند؛ اما هرگز خشمگین نمی‌شود» (تایسن، ۱۳۸۷: ۱۶۱)

سیندخت با دیدن زن پیام‌آور و آگاهی از ماجرا ناراحت می‌شود؛ اما با دخترش صحبت می‌کند و به نصیحت او می‌پردازد؛ لکن مهراب خشمگین شده، دست به شمشیر می‌برد تا رودابه را بکشد:

«چو بشنید مهراب بر پای جست
نهاد از بر دست شمشیر دست...»

همی گفت: رودابه را رود خون
به روی زمین بر کنم، هم کنون» (ص ۷۸: ب ۸۱۶ به بعد)

سیندخت از ناراحتی می‌گریزد (ص ۷۶: ب ۷۶۱)؛ چون گریه یک رفتار زنانه است و تربیت فرهنگی جامعه به زن اجازه گریستن می‌دهد؛ اما خشم مردانه است و از عواطف مجاز برای یک مرد که نه تنها مورد سرزنش نیست؛ که «مجاز هم محسوب می‌گردد و مورد تشویق قرار می‌گیرد؛ زیرا خشم وسیله مناسبی برای دور کردن ترس و دردی است که مجاز شمرده نمی‌شود و خشم معمولاً مسبب آن رفتارهای ستیزه‌جویانه‌ای است که با مردانگی مرتبط است.» (تایسن، ۱۳۸۷: ۱۵۷) به همین دلیل است که مهراب در این داستان خشمگین می‌شود.

رفتار خردمندانه سیندخت برای جلوگیری از ابراز این خشم توسط مهراب، که همواره توسط منتقدان نشان از جایگاه والای زن از نظر فردوسی در شاهنامه است؛ با کلماتی ابراز می‌گردد که نشانه‌های مردسالاری را به خوبی نشان می‌دهد. در نقش‌های «سنتی» مردان همواره حمایت‌گر و مصمم جلوه می‌کنند؛ اما زنان فرمانبردارند و در مرتبه‌ای پایین‌تر از مردان قرار دارند. سیندخت وقتی می‌خواهد وظیفه سنتی خود را به انجام برساند؛

«چو این دید سیندخت بر پای جست / کمر کرد بر گردگاهش دو دست
چنین گفت کز کمتر اکنون یکی / سخن بشنو و گوش‌دار اندکی
از آن پس همان کن که رأی آیدت / روان و خرد رهنمای آیدت» (ص ۷۸: ب ۸۲۰ به بعد)

سیندخت خود را به عنوان «کمتر» معرفی می‌کند و مهراب را صاحب خرد و اندیشه می‌شمارد؛ اما مهراب

«بپیچید و بنداخت او را به دست / خروشی برآورد چون پیل مست
مرا گفت: چون دختر آمد پدید / بباستن اندر زمان سر بردید
نکشتم، بگشتم ز راه نیا / کنون ساخت بر من چنین کیمیا
پسر کوز راه پدر بگذرد / دلیرش ز پشت پدر نشمرد
همم بیم جانست و هم جای ننگ / چرا بازداری سرم را ز چنگ»

عکس‌العمل مهراب در برابر مقاومت سیندخت و سخنانی که راجع به جایگاه دختر در عقاید پیشینیان خود بر زبان می‌آورد، بازمانده این تفکر را در اندیشه او، نشان می‌دهد که در جامعه تازیان، دختران زنده به گور می‌شدند و مهراب از عدم انجام این کار پشیمان است!

توصیف حاکمیت نظام مردسالاری در رابطه سیندخت و مهراب در این بیت نیز نمود می‌یابد:

«بترسید سیندخت زان تیز مرد / که او را ز درد اندر آرد به گرد» (ب ۸۴۴)

در ادامه می‌گوید:

بدو گفت پیمانان خواهم نخست / به چاره دلش را ز کینه بشست
زبان داد سیندخت را نامجوی / که رودابه را بر نیارد به روی»

سیندخت در ابیات پیشین مورد هجوم خشم مهراب واقع شد و نمونه بارز شناخت این داستان از منظر روان‌شناسی مردسالاری واقع گردید که خشم مهراب بر سر او خالی می‌شود؛ اما فداکاری مادرانه او را و می‌دارد تا برای حفظ فرزندش رودابه از این خشم، تلاش کند، در نهایت فرمانبرداری.

«چو بشنید سیندخت، سر پیش اوی / فرو برد و بر خاک بنهاد روی» (ص ۷۹: ب ۸)

اما رودابه خارج از نظام سنتی حاکم، در ابراز عشق خود به زال بی‌پرواست و در نهان کردن آن نمی‌کوشد.

«روان مرا پور سامست جفت / چرا آشکارا ببايد نهفت» (ص ۷۹: ب ۸۵۳)

همچنین علی‌رغم سفارش مادر، پیرایه از خود نمی‌گشاید و سر فراز «چو خورشید شرق» نزد پدر می‌رود؛ اما پدر خطاب به او:

«بدو گفت ای شسته مغز از خرد / ز پر گوهران این کی اندر خورد

که با اهرمن جفت گردد پری / که مه تاج بادت مه انگشتری» (ص ۷۹: ب ۸۵۷)

البته لازم به ذکر است که سنت شکنی اغلب توسط دختر یک مرد، قابل تحمل‌تر است تا از جانب همسر یک مرد؛ چرا که فرزند به نوعی از آن مرد به شمار آمده و ابراز وجودش از منظری دیگر، در نظام سنتی نظایر بیشتری دارد. خشم مهراب تا پایان این بخش، عنصر غالب حاکم بر محیط داستان است:

«پدر دل پر از خشم و سر پر زجنگ / همی رفت غرآن بسان پلنگ» (همان: ب ۸۶۱)

این اعمال خشم مرد به زن باز هم تکرار می‌شود. وقتی داستان در کابل بر سر زبان‌ها می‌افتد، مهراب باز:

«برآسفت و سیندخت را پیش خواند / همه خشم رودابه بر وی براند

بدو گفت کاکنون جز این رای نیست / که با شاه گیتی مرا پای نیست

که آرمت با دخت ناپاک تن کشم زارتان بر سر انجمن» (ص ۸۵: ب ۱۰۸۱ به بعد)
 «از ایدئولوژی مردسالاری چنین بر می آید که زن فقط می تواند دو هویت داشته باشد. اگر او نقش های جنسیتی سنتی را بپذیرد و به قواعد مردسالارانه گردن نهید یک «زن خوب» است؛ و اگر چنین نکند یک «زن بد» است. این نقش ها - که از آنها به عنوان «عدرا» و «روسپی» یا «زن ایثری» و «لکاته» نیز یاد می شود - زنان را بر حسب نوع ارتباطشان با نظام مردسالارانه می نگرند» (تایسن، ۱۳۸۷: ۱۶۰)

مهراب در این جا علاوه بر اینکه خشم خود را بر سر سیندخت فرو می ریزد، رودابه را که به نوعی نظام مردسالاری حاکم بر جامعه را خدشه دار کرده است، «ناپاک تن» شمرده و او و سیندخت را که نتوانسته به خوبی ایدئولوژی مردسالارانه را در وجود دخترش نهادینه سازد، مستحق مرگ (کشتن) می شمارد.
 سیندخت با شنیدن این سخنان به فکر چاره ای می افتد و می کوشد تا نقش خواهر بودگی (sister hood) را به خوبی اجرا سازد. خواهر بودگی عبارتست از «همبستگی روانی و سیاسی، میان زنان که مبتنی بر شناخت تجارب و اهداف مشترک است» (همان: ۱۷۴) این اصل به دنبال ایجاد فضای مناسب برای احترام گذاشتن به موجودیت و تلاش برای رسیدن به اهداف آنهاست. سیندخت نیز به نوعی با رودابه احساس نزدیکی و یگانگی دارد و برای رسیدن به هدفی مشترک، با تجربه ای مشابه (در ازدواج) تلاش می کند.

«چو بشنید سیندخت بنشست پست
 دل چاره جوی اندر اندیشه بست
 [یکی چاره آورد از دل به جای
 که بد ژرف بین و فزاینده رای]
 [وزان پس دوان دست کرده بکش
 بیامد بر شاه خورشید فش]
 بدو گفت بشنو ز من یک سخن
 چو دیگر یکی کامت آید بکن (ص ۸۵: ب ۱۰۸۴ به بعد)

سیندخت وقتی توهین و تهدید مهراب را می شنود؛ پست می نشیند و می اندیشد. (البته عبارت بنشست پست نیز خود قابل تأمل است!) فردوسی در اینجا سیندخت را «ژرف بین و فزاینده رأی» توصیف می کند. به همین جهت است که او دست به سینه و دوان به سراغ مهراب می آید تا پیشنهاد خود را ارائه کند. البته این بار هم سیندخت در نهایت تواضع و فروتنی فقط در حد پیشنهاد صحبت می کند و مهراب حق دارد هر چه که میل دارد، انجام دهد. و از آنجا که فرهنگ مردسالاری در وجود سیندخت نهادینه شده است، مهراب را در کشتن خود آزاد می داند و به او می گوید:
 «بدو گفت سیندخت کای سرفراز
 بود کت به خونم نیاید نیاز» (ص ۸۶: ب ۱۰۹۵)

ابیاتی که سیندخت را ژرف بین و فزاینده رأی می خوانند در نسخه معتبر چاپ مسکو درج نشده؛ اما این بیت در تمام نسخه ها قابل مشاهده است. البته قابل ذکر است که نقش دیگر سیندخت و مهراب نیز بر این گفتگوها تاثیر بسیار دارد و آن نقش حاکمیت مهراب و تاجداری اوست که سیندخت را باید سرسپرده نمایش دهد.

در ادامه داستان سیندخت، نظر خود مبنی بر رفتن به نزد سام را به مهراب می گوید و با نهایت فداکاری «رنج تن» را به جان می خرد؛ و در هنگام رفتن باز هم نگرانی خود را نسبت به رودابه و آسیب رساندن مهراب به وی ابراز می کند:

«ندارم همی انده خویشتن
 از ویست این درد و اندوه من» (ص ۸۶: ب ۱۱۰۵)

از آنجا که در ایدئولوژی مردسالاری، کارهای بزرگ فقط از مردان ساخته است؛ اگر چه در کلیت داستان سیندخت، نظام مردسالار را شکسته و به عنوان سفیر به نزد سام می رود، سراینده داستان این عمل را «مردانه» قلمداد کرده و می گوید:

«یکی سخت پیمان ستد زو نخست
 پس آنگه به مردی ره چاره جست» (ص ۸۶: ب ۱۱۰۶)

این بیت در نسخه مسکو نیست، اما بیت دیگری که باز عمل سیندخت را کاری «مردانه» می شمارد در تمام نسخ قابل مشاهده است چنین است:

«چو شد ساخته کار خود بر نشست
 چو گردی به مردی میان را ببست» (ص ۸۶: ب ۱۱۱۹)

نکته قابل توجه در این داستان که روایتگر نظام مردسالارانه حاکم بر جامعه داستان است، بیتی است که تعجب سام را از فرستادن پیام‌آوری از جنس زن بیان می‌کند. سام با دیدن هدایای مهرباب

«پراندیشه بنشست برسان مست به کش کرده دست و سرافکنده پست

که جایی کجا مایه چندین بود فرستادن زن چه آیین بود» (ص ۸۷: ب ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲)

به نظر سام هرگز در شأن مردی با این همه ثروت و مکنت نیست، که زنی را پیغام‌آور خود قرار دهد. در ادامه وقتی سام هدایای سیندخت را برای زال می‌فرستد و سیندخت با زبان گویای خویش و بیان نافذ، سام را از ویران ساختن کابل بر حذر می‌دارد؛ سام می‌پرسد:

«تو مهرباب را کهتری گر همال مرآن دخت او را کجا دید زال

به روی و به موی و به خوی و خرد به من گوی تا با کی اندر خورد؟» (ص ۸۷: ب ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲)

سام در پرسش درباره رودابه ابتدا به ظاهر رودابه توجه کرده و از روی و موی وی سؤال می‌کند؛ اما جای خوشبختی است که شاعر خردمند شاهنامه، خوی و خرد رودابه را نیز مورد اشاره قرار می‌دهد. می‌بینیم که جامعه‌ی سنتی، ذهن سراینده را بر آن داشته تا زیبایی جسمانی یک زن از توانایی‌های معنوی او برجسته‌تر و مهم‌تر قلمداد گردند. وقتی سیندخت خود را کامل معرفی می‌کند در دو بیت فردوسی به ستایش سیندخت به عنوان یک زن می‌پردازد. اولین بیت، نقل قول از خود سیندخت و البته از ابیات الحاقی است که در نسخه مسکو موجود نیست:

«جزین نیز هر چیز کاندلر خورد بیاید ز من مهتر پر خرد» (ص ۸۷: ب ۱۱۶۰)

اما بیت دیگر به نقل از سام آمده و از ابیات اصلی است:

«سخن‌ها چو بشنید از پهلوان زنی دید با رأی و روشن روان» (ص ۸۸: ب ۱۱۷۲)

این بیت از مواردی است که سیندخت به عنوان «زن» از نظر رأی و اندیشه مورد وصف قرار گرفته است. البته در بیت بعد که در نسخه مسکو موجود نیست باز هم زیبایی ظاهری سیندخت یادآوری می‌شود:

«به رخ چون بهار و به بالا چو سرو میانش چو غرو و به رفتن تذرو» (همان: ب ۱۱۷۳)

این توصیف از دریچه چشم یک مرد است که کاملاً ویژگی‌های ظاهری و جسمانی یک زن را مد نظر قرار داده است.

از سنت شکنی‌های فردوسی و ارزش نهادن به زن می‌توان به این بیت اشاره کرد که سام نظر رودابه را شرط این ازدواج می‌شمارد:

«عروس ار به مهر اندرون هم‌چو اوست سزد گر برآیند هر دو ز پوست» (ص ۸۸: ب ۱۱۸۷)

فمنیست‌ها به شدت با ابژه بودن و انفعال زنان مخالف هستند و از این جهت داستان زال و رودابه در مواردی که اعمال‌نظر و عمل زنان را نشان می‌دهد، نوعی سنت‌گزینی محسوب می‌شود. همان‌گونه که زال خدمت‌کاران خود را به نزد زال فرستاد، وی را به کاخ خود دعوت کرد و از کنگره کاخ فراز آورد؛ سیندخت نیز سام را به مقصد مهرباب دعوت می‌کند، تا رودابه را ببیند.

در این بخش از داستان، فردوسی با آوردن صفت «گرانمایه» برای سیندخت، جایگاه او را به عنوان یک زن با فکری بلند و توانی والا می‌ستاید؛ زیرا با او با تفکر و عمل صحیح خود از یک جنگ بزرگ جلوگیری کرده و زمینه‌ی ازدواج دو دل‌داده را فراهم ساخته است.

پیش از این، بیان شخصیت‌های مختلف را در مورد ازدواج بیان کردیم که از آن جمله عبارت بود از:

«شود شیر شاد از شکار بره» و یا «مگر شیر کو گور را نشکرید» که در هر دو مورد مرد، شیر، نماد قدرت،

سلطنت و سلطه دست و زن بره یا گور است که نماد ضعف و انقیاد است. تنها در یک مورد از زبان منوچهرشاه این مسأله به گونه‌ی دیگری بیان شده است:

«ز شیری که باشد شکارش پلنگ» (ص ۹۳: ب ۱۳۵۷)

در اینجا استعاره‌ای که برای رودابه آورده شده، «پلنگ» است که نماد «قدرت و سرعت» به شمار می‌رود. البته در اینجا نیز باز شیر، نماد زال است و این رودابه است که شکار و گرفتار زال می‌گردد و غلبه با مرد است. گویا از نظر فردوسی، جرأت و جسارت رودابه در سنت‌شکنی او را قدرتمند نشان داده و متفاوت از سایر زنان به تصویر کشیده است، اما نظام سنتی نهایتاً زن را اسیر و شکار مرد قلمداد می‌کند.

از منظر روان‌شناسی مردسالاری، مردان خشم و یا شادی خود را با رفتارهای مختلف نسبت به زنان نشان می‌دهند. مهربان وقتی از ماجرای زال و رودابه آگاه شده و خشمگین می‌شود، خشم خود را بر سر سیندخت فرو می‌ریزد، او را بر زمین زده و لایق کشتن می‌شمارد و حتی دختر خود را «نپاک تن» معرفی می‌کند. این عکس‌العمل را در هنگامی که موافقت سام و منوچهر را در مورد ازدواج زال و رودابه می‌شنود به گونه‌ای دیگر می‌بینیم:

«چو مهربان شد شاد و روشن روان / شبی گشت خندان و دل شادمان (ص ۹۳: به بعد ۱۳۶۷)

گرامیامه سیندخت را پیش خواند / بسی خوب گفتار با وی برآید

بدو گفت: کای جفت فرخنده رأی / بیفروخت از رایت این تیره جای

به شاخی زدی دست کاندر زمین / برو شهر یاران کنند آفرین

چنان هم کجا ساختی از نخست / ببااید مراین را سرانجام جست

همه گنج پیش تو آراستست / اگر تخت عاجست اگر خواستست.

در این ابیات، مهربان تمام موفقیت‌ها را مدیون اندیشه و فکر بلند سیندخت شمرده و کار او را کاری بزرگ و قابل ستایش می‌شمارد. فردوسی در قبال نظام مردسالاری واکنش‌های مختلفی دارد، گاه کاملاً سنت‌شکنی می‌کند و شاعر به دور از نظام مردسالاری، یک زن شاخص و برتر را از نظر رأی و اندیشه به تصویر می‌کشد و به نوعی به تساوی مرد و زن البته از زبان سیندخت خطاب به رودابه اشاره می‌کند:

«زن و مرد را از بلندی منش / سزد گر فرازد سر از سرزنش (ص ۹۳: ب ۱۳۷۶)

بالاخره به یمن اندیشه و خرد سیندخت و قابلیت خواهر بودگی وی در این داستان، رودابه از خشم پدر در امان می‌ماند و مهربان و کابل از خشم سام. منوچهرشاه نیز با این ازدواج موافقت کرده و بالاخره پایه و اساس حضور بزرگترین پهلوان شاهنامه با این ازدواج بنیان نهاده می‌شود.

نتیجه‌گیری:

در یک نگاه کلی به این داستان، در می‌یابیم که فردوسی رودابه و سیندخت را خارج از نقش‌های سنتی به تصویر کشیده است. رودابه دختری است که برای ازدواج با مرد مورد نظر خود پیش گام شده و او را به کاخ خویش دعوت می‌کند و سیندخت زنی خردمند و با فراست است که با بر عهده گرفتن نقش سفارت و رساندن پیام به سام، از جنگی بزرگ جلوگیری کرده و زمینه‌ی ازدواج زال و رودابه را فراهم می‌کند. از این جهت فردوسی کاملاً با به تصویر کشاندن این دو زن با چهره‌ای برتر، از مدافعان حقوق زن معرفی می‌گردد. در کنار این نگاه کلی، نوعی نگاه دقیق به تک‌تک ابیات این داستان نیز وجود دارد که می‌تواند نموده‌های مردسالاری را به تصویر بکشد.

در پاسخ به سؤال اول این پژوهش باید گفت که زنان در این داستان به طور کلی اغلب زیبا، دارای نقش فاعلی مؤثر و خردمند به تصویر کشیده شده‌اند؛ اما بررسی ابیات دقیق نشان می‌دهد که زنان از دریچه‌ی یک نگاه مردسالارانه اغلب جسمانی، ضعیف، ابژه و منفعل بوده و لایق مردن در آغاز تولد و بی‌خرد نیز خطاب شده‌اند. از این جهت که مطیع نظام مردسالار جامعه‌اند، «خوب» و چون سر از طوق تسلیم بیرون برند «بد» توصیف می‌شوند.

در پاسخ به سؤال دوم که در طلب است تا دریابد شاهنامه به تقویت ایدئولوژی مردسالاری می‌پردازد یا آن را تضعیف می‌کند باید گفت: فردوسی در کل واکنش مغشوشی نسبت به ایدئولوژی مردسالاری دارد. از سویی با به تصویر کشاندن زنانی قدرتمند چون سیندخت در داستان، اعتقاد مردسالاری به ضعف زنان را سرزنش می‌کند و از

سوی دیگر با مطیع نشان دادن سیندخت و سرسپردگی او در مقابل مهراب، از نقش‌های جنسیتی سنتی حمایت کرده و به تقویت این ایدئولوژی می‌پردازد. حتی استقلال طلبی رودابه نیز تنها در جهت تمایل سنتی زنان به اختیار کردن یک همسر است که بیشتر در محیط‌های اعیانی اتفاق می‌افتد.

پژوهش در پاسخ به سؤال سوم نیز عملکردهای مختلف مردسالاری در این داستان را این گونه مشخص می‌سازد که زن به نوعی ملک و دارایی مرد به شمار می‌رود و از این جهت باید در پرده پنهان باشد. اغلب از دریچه چشم مردان به تصویر کشیده می‌شود و به همین دلیل گاه تنها در جسمانیت محدود می‌شود. از نظر روان‌شناسی مرد خشم خود را می‌تواند بر سر او خالی کند و او را مورد سرزنش قرار دهد. جایگاه اجتماعی زن نیز اغلب او را ضعیف و زبردست مرد می‌شمارد. حتی در زمانی که سیندخت برای حل مشکل اقدام می‌کند، به کهتری خود در برابر مهراب معترف است و رودابه همسری زال را مساوی با سروری وی و بندگی خود می‌داند.

در کل، داستان نه کاملاً زن ستیز است و نه در توصیف برتری‌های دو زن اصلی داستان، نقش‌های سنتی و ایدئولوژی‌های مردسالارانه را کامل زیر پا می‌گذارد. فردوسی راهی میانه در پیش می‌گیرد که در نهایت به سمت مردسالاری گرایش بیشتری دارد.

مراجع:

- کیا، خجسته، سخنان سزاوار زنان در شاهنامه‌ی پهلوانی، تهران، نشر فاخته، ۱۳۷۱
- انصاف‌پور، غلام‌رضا، حقوق و مقام زن در شاهنامه‌ی فردوسی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، بی تا
- روح‌الامینی، محمود، ساختار فرهنگی و اجتماعی ازدواج‌های شاهنامه، صص ۱۴۸-۱۶۸، در سایه‌ی ایوت و شکرخند شیرین، ویرایش جلال ستاری، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۳
- نولدکه، تئودور، حماسه‌ی ملی ایرانیان، برگردان بزرگ علوی، تهران، نشر آگاه، ۱۳۸۴
- صفا، ذبیح‌...، تاریخ ادبیات، جلد ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲
- میشل، آندره، جنبش اجتماعی زنان، ترجمه دکتر هما زنجانی‌زاده، تهران، نشر نیکا، چاپ دوم، ۱۳۷۷
- ابوت، پلا و دیگران، جامعه‌شناسی زنان، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰
- راسل، برتراند، زناشویی و اخلاق، ترجمه مهدی افشار، تهران، انتشارات کاویان، چاپ دوم، ۱۳۵۴
- آنتونی، کریستین، اساطیر یونان، ترجمه باجلان فرخی، چقران، نشر گلشن، ۱۳۷۳
- کمالی، علی، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی نابرابری‌های اجتماعی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹
- کمپل، جوزف، قدرت اسطوره، ترجمه عباس فجر، تهران، نشر مرکز، چاپ چهارم، ۱۳۷۷
- گیدنز، آنتونی، جامعه‌شناسی، ترجمه حسین چاوشیان، تهران، نشر نی، ۱۳۸۶
- تایسن، لیس، ترجمه مازیار حسین‌زاده و فاطمه حسینی، نظریه‌های نقد ادبی معاصر، تهران، نشر نگاه امروز، ۱۳۸۷
- فلاحی، کیومرث، اختر چرخ ادب «زندگی و اندیشه‌های پروین اعتصامی» مجله تعاون، شماره ۴۶- ص ۱۲ تا ۱۶